## مقدّمه

روزنامه‏نگاري، كه به‌معناي رايج آن از اوايل قرن هفدهم در اروپا آغاز شده بود، از ميانة قرن سيزدهم هجري قمري در ايران نيز شكل گرفت.

پژوهشگران معتقدند كه نخستين شمارة نشرية ماهانة ايراني كه عنوان خاصّي هم نداشت و بيشتر به «کاغذ اخبار» شهرت يافت، پس از يك «اعلامنامه»، در روز دوشنبه 25 محرم‏الحرام سالِ 1253 منتشر شد (خاتمي، 90:1374)؛ كه ديري هم نپاييد و پس از زمان کوتاهي تعطيل شد. اگرچه تاريخ و مدت زمانِ انتشارِ آن معلوم نيست، از قراين چنين برمي‌آيد که نبايد بيش از سه سال منتشر شده باشد (قاسمي، 1372 :13). دومين نشرية ايراني، نشريه‏اي با نام *زاهريرادي باهر*  
[= *اشعة نوراني*] بود كه در سال 1265 ه‍.. ق. در اروميه و به زبان آشوري انتشار يافت.

در روز جمعه، پنجم ربيع‏الثّاني 1267 ه‍.. ق.، سومين نشرية ايراني به‌دستور ميرزاتقي‌خان اميرکبير به‌صورت هفتگي منتشر شد. عنوان نخستين شمارة اين نشريه *روزنامچة اخبار دارالخلافه* بود؛ كه از شماره‏هاي بعد به *وقايع اتّفاقيه* تغيير نام يافت و تا شمارة 471 با همين نام منتشر شد. در شمارة 471، واژة «اتّفاقيه» را از عنوان نشريه برداشتند و از شمارة 472 (از دهم صفر سال 1277ه‍.. ق.)، اين نشريه با عنوان *روزنامة دولت علّية ايران* منتشر شد.

در سال 1283 ه‍.. ق.، به‌دستور ناصرالدين‌شاه كه مايل بود همانند اروپاييان روزنامه‏ها متعدّد باشد، *روزنامة دولت علّيه* به چهار روزنامة *دولتي بدون تصوير*،*دولتي مصور*،*ملّتي* و*علمي*تغيير نام يافت و بدين ترتيب، روزنامه‏نگاري و روزنامه‌خواني در ايران رايج شد و به‌مرور، عناوين و انواع مطبوعات در كشور افزايش يافت، آن‌چنان‌كه تا پايان 1324 ه‍.. ق.، 58 نشرية ادواري در ايران و حدود بيست نشرية فارسي‌زبان در خارج از ايران منتشر مي‌شد (خاتمي، 1374 : 96).

با آغاز حكومت محمدعلي‌شاه به‌سال 1325 ه‍.. ق.، مطبوعات رشدي چشمگير و همه‌جانبه كرد، به نحوي كه در اين سال، 99 نشريه واردِ بازار مطبوعات شد (همان). همين روال در دورة مشروطه و بعد از آن ادامه يافت و همگام با تحوّلات سياسي ـ اجتماعي، نشريات مناسب با روش‌هاي مختلف پا به عرصة وجود گذاشتند و مدّتي کوتاه يا بلند به فعاليت‌هاي مطبوعاتي پرداختند.

اگرچه نفش مطبوعات بيشتر ازنظر اجتماعي، سياسي و فرهنگي حائز اهميت است، اين نكته را نمي‌توان ناديده گرفت كه مطبوعات در ادبياتِ ما نقشي مؤثّر داشته است و دارد؛ به‏ويژه تأثيرپذيري نثر فارسي از مطبوعات، قابلِ كتمان و اغماض نيست.

رشد مطبوعات در كشور و تنوع و تعدد آنها، مسئولان مطبوعات را بر آن ‏داشت تا بنا به ضرورتِ مسائل اقتصادي و سياسي، دامنة نشر را گسترش دهند و بر شمارگان خود بيفزايند. لازمة توفيق در اين كار، مقبوليت در نزد عامة مردم بود؛ از اين‌رو، متصدّيان مطبوعات چاره‏اي جز ساده‌كردن مطالب خود در سطح فهم عموم مردم و تحريك حساسيت‌هاي مثبت و منفي آنها نداشتند(خاتمي، 1374: 99). اين امر، بيشترين جنبة تأثيرگذاري مطبوعات در نثر فارسي بوده است. اين تأثير در دورة بازگشت و دورة مشروطه كه روزنامه‏ها و جرايد تنها وسيلة ارتباط جمعي به‌حساب مي‏آمدند، چشمگيرتر از دوره‏هايي است كه راديو و تلويزيون دربين مردم رواج يافت. ساده‏گيري و بي‌توجهي مسئولان مطبوعاتي به چگونگي نگارش نثر فارسي، از آغاز تا امروز مشكلات خاصّي را از نظر واژه‏سازي، تركيب‏سازي، جمله‏‌بندي، استفاده از كلمات نامفهوم و نابه‌جا براي نثر فارسي به‏وجود آورده است.

درميان دوره‏هايي كه مطبوعات ازنظر كمّي و كيفي به درجة نسبتاً مطلوبي رسيده، فاصلة سال‌هاي 1357-1332 هجري شمسي است. مطبوعاتِ اين  
سال‌ها ـ كه دورة پختگي نثر ساده نيز به‌شمار مي‌رود ـ ويژگي‌هاي خاص خود را دارد. در مقالة حاضر، با تكيه بر سه روزنامة مشهورِ *اطّلاعات*، *كيهان*، *مهر ايران* و سه مجلة تخصّصي ادبي آن روزگار يعني *ارمغان*، *سخن* و *يغما*، ويژگي‌هاي نثر مطبوعاتي اين دوره بررسي شده است.

## 1. کثرت تعارفات

يكي از ويژگي‌هاي نثر مطبوعاتي دورة بحث ما، كه البتّه در ادوار ديگر روزنامه‏نگاري در ايران هم کم‌وبيش ديده مي‌شود، بهره‌گيري روزنامه‌نگاران از تعارفاتِ تملّق‌آميزِ آميخته به زبانِ فاخر است، که نمونه‌هاي آن را بيشتر در نثر مطبوعاتي روزنامه‌ها و بيشتر دربارة شاه مي‌توان جست‌وجو کرد.

نمونه‏هايي چون: خدايگان شاهنشاه آريامهر، بزرگ‌ارتشتاران (*مهر ايران*، ش 3672، ص 4)؛ نزول اجلال خواهند فرمود (*كيهان*، ش 3816، ص 1)؛ به خاك پاي ملوكانه معروض گرديد (*مهر ايران*، ش 3119، ص2)؛ احتمال مي‌رود شاهنشاه و... ملتزمين ركاب... تشريف‏فرما شوند (*اطّلاعات*، ش7540، ص 10)؛ سؤالات بسيار دقيق درمورد گزارشي كه به شرف عرض رسيده بود، فرمودند و وزير بهداري توضيحات را... به شرف عرض ملوكانه رساند (*مهر ايران*، ش 3119، ص 4)؛ قبل از تشريف‏فرمايي موكب ملوكانه (*اطّلاعات*، ش 11889، ص 4)؛ تمثالِ مبارك اعلي‌حضرتين (*مهر ايران*، ش 3917، ص3)... و صدها نمونة ديگر، ازجملة اين‌گونه تعارفات است.

## 2. استفاده از واژه‏ها و تركيب‌هاي كهن

اگرچه تاريخ ادبيات مانند رودخانه‏اي جاري و به‏هم‏پيوسته است و همواره نمونه‏ها و آثاري از ادبيات گذشته را در ادبيات دوره‏هاي بعد و حتّي معاصر مي‌توان مشاهده كرد، توجّه به بعضي از ويژگي‌هاي ادبيات گذشته ـ چه در شعر و چه در نثرـ در بعضي از مقاطع زماني جلوه‏اي خاص پيدا مي‏كند. در نثر مطبوعاتي اين دوره، به استعمال بعضي از واژگان و تركيبات برمي‏خوريم كه مي‏توان آنها را از ويژگي‌هاي نثر مطبوعات در اين دوره به‌حساب آورد. براي نمونه، واژة **همداستان**، به‌معني موافق و همفكر؛ **دست‌يازيدن،** به‌معني دست‌درازکردن، دست‌يافتن؛ **بار يافتن**، به‌معني اجازة ملاقات يافتن؛ كه هر سه در متون كهن، ازجمله *تاريخ بيهقي*، به كار رفته است:

بي‏شك بسياري از فلاسفه با اين نظر **همداستان** نيستند. (*اطّلاعات*، 15131، ص 6)

سفير كبير... به حضور شاهنشاه **بار يافتند**. **(*مهر ايران*، ش 1406، ص 4)

جامعة اصناف... در كلّية گروه‌هاي اجتماعي ايران توفيق **دست‌يازيدن** بر پيروزي... را يافته است. (*اطّلاعات*، ش 14160، ص 1)

واژه‏هايي از اين دست در مجلاّت ادبي اين دوره نيز به‌وفور يافت مي‌شود. براي نمونه، استفاده از واژه‏ها و تركيب‌هايي مانند **بادافره** به‌معني عقوبت (*ارمغان*، دورة 35، ش 7، ص 303)،**به‌هم‌برآمدن** به‌معني خشمگين‌شدن (*يغما*، دورة 15، ش 3، ص 112)، **پرداختن** در معني خالي‌كردن و ترك كردن (*سخن*، دورة 7، ش 6، 1235)، **پي افكندن** در معني تأسيس‌كردن (*سخن*، دورة 4، ش 5، ص 3609)؛ (*ارمغان*، دورة 27، ش 2، ص 49)، **خلاف‌كردن** در معني اختلاف‌داشتن (*ارمغان*، دورة 27، ش2، ص 49)؛ **دست‌يازيدن** در معني دست‌درازكردن (*سخن*، دورة 14، ش10، ص 45)؛ **هشتن** در معني رهاكردن، ترك‌گفتن(*سخن*، دورة 14، ش 10، ص 870)و **راندن** در معني نوشتن (*يغما*، دورة 18، ش 1، ص 8) فراوان به‌چشم مي‌خورد.

## 3. استفاده از واژه‏ها و تركيب‌هاي عربي

آميختگي زبان فارسي و عربي، از آغاز ظهور اسلام در ايران وجود داشته است و بسياري از واژه‏هاي متداول در زبان فارسي ريشه در زبان عربي دارد.

شاعران و نويسندگان برجستة ايراني در طول تاريخ توانسته‏اند با تغييراتي كه در واژه‌هاي عربي داده‏اند، آنها را با زبان فارسي مأنوس كنند و حتّي كاربرد آنها را به‌گونه‏اي تغيير دهند كه اعراب نيز از فهم كلمات عربي در زبان فارسي ناتوان شوند.

اما در دوره‏هاي مختلف ادبي، دربين نويسندگان، كساني بوده‏اند كه كلمات و به‌‏ويژه تركيبات عربي را همان‏گونه كه عرب‏زبانان به‌كار برده‏اند، به‌كار گرفته‏اند. در نثر مطبوعاتي دورة مورد بحث ما، بعضي از اين نوع لغات و تركيبات به‌چشم مي‏خورد كه چند نمونه از آنها ذكر مي‏شود.

**مشايعين** (= همراهان):

«والاحضرت... با كلّية مشايعين دست دادند.» (*اطّلاعات*، ش 8999، ص 1).

**ملعبه** (= بازيچه):

«آسيا ملعبة دوَل بزرگ نخواهد شد.» (*كيهان*، ش 3100، ص 2).

**عداد** (= شمار):

«دانشگاه تبريز امروزه در عداد مهم‏ترين...» (*اطّلاعات*، ش 12367، ص 2).

**تصانيف عديده** (= آثار بي‏شمار):

«فيضي در علوم اسلامي نيز تصانيف عديده دارد.» (*ارمغان*، دورة 26، ش 3،  
ص 141).

و همچنين است تركيباتي مانند: **قريب‏الوقوع** به‌معني زودهنگام (*كيهان*،  
ش 6995، ص 11)، **عن‏قريب** به‌معني به‌زودي (*مهر ايران*، ش 1418، ص 2؛ *كيهان*، ش 3100، ص 8؛ *اطّلاعات*، ش 14160، ص 2 و...)، **كاملةالوداد** به‌معني كاملاً دوستانه(*مهر ايران*، ش 6، ص 4؛ *كيهان*، ش 3814، ص 4 و...)، **في حد ذاته** درمعني تفكيك‏ناپذير (*اطّلاعات*، ش 14160، ص 4؛ *مهر ايران*، ش 3672، ص2)، **لايتجزّي** به‌معني جدايي‏ناپذير (*مهر ايران*، ش3684، ص1)، **مستحدثات** درمعني ساختمان‌هاي نو (*اطّلاعات*، ش 12367، ص 15)، **رأي‌العين** در معني به‌چشم‌ديدن (*مهر ايران*، ش13120، ص 2)، **كما هو حقّه** در معني آن‏چنان‌كه بايد و شايد (*اطّلاعات*، ش 14923، ص 9) و **اظهر من‌الشّمس** در معني روشن‏تر از آفتاب(*ايران*، ش 1413، ص 3).

و مانند اينها است: في‏المثل، ابواب‏جمعي، لاينفك، محيّرالعقول، صحيح‏العمل، دارالتجريد، لدي‌الاقتضاء و....

بعضي از واژه‏ها و تركيبات عربي هم كه در بين اهل علم و ادب متداول بوده و شايد هم باشد، در مجلّات ادبي اين دوره ديده مي‏شود؛ براي نمونه:

**زماننا هذا**(*يغما*، دورة 22، ش 4، ص 226)، **يومنا هذا** (*يغما*، دورة 26، ش 1، ص  
27)، **تلمذ**(*سخن*، دورة 14، ش 10،‌ ص 855)، **ابتياع**(*سخن*، دوره 14، ش 10،‌ ص 863)، **لاينقطع**(*ارمغان*، دورة 45، ش 3، ص 253)، **علي‌الانقطاع** (*سخن*، دورة 17،‌ ش 8،‌ ص 810)،‌ **صريح‏اللّهجه** (*ارمغان*، دورة 37،‌ ش 7،‌ ص 300)، **قس علي ذلك** (*يغما*، دورة 6، ش 6، ص 254)، **فياللعجب** (*ارمغان*، دورة 33، ش 9، ص 386)، **لاسيما**(*ارمغان*، دورة  
33، ش 9، ص 386)، **لاعن شعور**(*يغما*، دورة 6، ش 6، ص 255)، **لاتعدُّ و لاتحصي**(*يغما*، دورة 3، ش 3، ص 1123) و صدها واژه و تركيب ديگر.

## 4. استفاده از اصطلاحات عاميانه

در روزنامه‏ها و مجلّات اين دوره، در كنار استفاده از واژه‏ها و تركيب‌هاي فاخر فارسي و عربي، اصطلاحات عاميانه نيز جاي دارد، كه قطعاً در جذب مخاطب از يك سو و رواج اين دسته از اصطلاحات و رسميت‌بخشيدن به آنها از سوي ديگر، مؤثّر بوده است. از اين گروه اصطلاحات مي‌توان به موارد زير اشاره کرد:

**الم**‏**شنگه** (= غوغا و آشوب):

«مخالفين هر روز به بهانه‏اي **الم‏شنگه** در مجلس به‌راه مي‏اندازند.» (*مهر ايران*، ش1، ص 3).

**پادرهواماندن** (= بدون تكليف و نامشخّص‌بودن):

«به حال تعليق و پا در هوا مانده.» (*اطّلاعات*، ش 11112، ص 6)

**گشادبازي** (= خرج كردن بيش از حد و خارج از قانون):

«سود سهام من و شما در اثر گشادبازي‏هاي شركت به‌خطر افتاده است.»(*كيهان*، ش 8657، ص 19)

**وازده و بنجل** (= بي‌فايده و بي‏ارزش):

«اجناس وازده و بنجل و دورريختني را به مشتريان قالب زد.»(*اطّلاعات*، ش 14923، ص 6)

**گوش‌به‌زنگ‌بودن** (= منتظر ماندن):

«اهالي منطقه گوش‌به‌زنگ بودند...» (*كيهان*، ش 9998، ص 9)

**پشت‌هم‏اندازي** (= فريبكاري و دروغگويي):

«اين حقيقتي است كه با هيچ پشت‌هم‏اندازي و ظاهرسازي نمي‏شود...»  
(*اطّلاعات*، ش 14923، ص 25)

همچنين است اصطلاحاتي مانند: دست‌وپاكردن، قالب‌زدن (= فروختن)، تلنبارشدن، قرض ‌و قولــــه، هير و وير، هاج و واج، ردگم‌كردن، سركوفت‌زدن، گوش‌بريدن، و...

نمونه‏هاي زير نيز از مجلّات ادبي قابل توجه است:

**دود از كلّة كسي برخاستن** ( *سخن*، دورة 7، ش8، ص 726)، **غرولندكردن** (*يغما*، دورة 25، ش 8، ص 468)، **چاپيدن** (*يغما*، دورة 30، ش 12، ص 706)، **درهم‌لوليدن** (*سخن*، دورة 23، ش 11، ص 1237)، **چنگ به دل زدن يا نزدن** (*ارمغان*، دورة 40، ش 3، ص 176)، **سبيل كسي از بناگوش دررفتن**(*سخن*، دورة 7، ش 8، ص 727)، **يلّلي و تلّلي كردن** (*يغما*، دورة 10، ش 7، ص 298)

## 5. استفاده از واژه‌هاي بيگانه

استفاده از واژه‏هاي بيگانه در همة زبان‌هاي زندة دنيا معمول است و اين به خوديِ خود ضعف زبان به‌حساب نمي‏آيد. ضعف آنجا است كه با داشتن واژه‏هاي مناسب و رسا، واژه‏هاي خارجي و بيگانه را برگزينيم و يا در ساخت واژه‏ها و اصطلاحات مناسب براي بيان مقاصد خود غفلت ورزيم. ارتباط ايران با كشورهاي ديگر سبب شد بين ايران و كشورهاي ديگر، به‌ويژه كشورهاي اروپايي، ارتباطات زباني ايجاد شود و بديهي است كه ثمرة اين ارتباط، تأثير فرايندهاي فرهنگي، ازجمله زبان و ادبيات، در يكديگر بود كه متأسفانه به دلايل مختلف، از جمله خودباختگي‌هاي فرهنگي كشور، زبان فارسي بيشتر تأثيرپذير شد تا تأثيرگذار.

روزنامه‏‌ها و مجلّات هم كه وسايل مناسب انتقالِ فكر و انديشة عالمان و اديبان بودند، در رواج اين دسته از اصطلاحات بيگانه سهم‌ به‌سزايي داشتند. نمونه‏هايي از اصطلاحات بيگانه كه معادل مناسب فارسي براي آنها وجود داشته و در مطبوعات آن دوره به‌کار رفته، از اين قرار است:

**سابوتاژ** به‌معني تخريب و ويرانگري( *مهر ايران*، ش 1406، ص 2)، **پرستيژ**، به‌معني شخصيت (*اطّلاعات*، ش 11112، ص 12)، **اكيپ** به‌معني گروه (*كيهان*، ش 9995،‌ ص 10)، **پروتست** به‌معني اخطار **(*اطّلاعات*، ص8999، ص 5)، **پرتره** درمعني شمايل (*كيهان*، 9998، ص 3)، **پروپاگاند** در معني تبليغ (*مهر ايران*، ش 1413، ص 1)، **رُل** در معني نقش (*كيهان*، ش 4733، ص 4)، **دمونستراسيون** در معني تظاهرات(*كيهان*،5860، ص 8)، و ده‌ها نمونة ديگر.

در مجلّات علمي ـ ادبي اين دوره نيز اين‏گونه واژه‏ها رايج بوده است:

**اكسپوزيسيون** در معناي نمايش و عرضه‌كردن (*ارمغان*، دورة40، ش 3، 184)، **پروبلم** در معناي مشكل (*سخن*، دورة 20، ش 10، ص 1110)، **فرم** در معناي شكل (*ارمغان*، دورة 45، ‌ش 3، ص 235)، **ايده** در معناي نظر(*سخن*، دورة 17،‌ ش 8، ص 804)، **گراور** در معناي تصوير (*ارمغان*، دورة 37، ش 7، ص 365)*.*

و از اين دست است: پرزيدنت، اولتيماتوم، متد، تم، بيوگرافي، رفراندوم و...

## ويژگي‌هاي نحوي

1. حذف فعل

اگرچه تكرار فعل در فارسي امروز دور از فصاحت شمرده مي‏شود و نويسندگان مي‌کوشند از تكرار فعل بپرهيزند، در گذشته چنين نبود و «درنثر فارسي قديم تا اوايل قرن ششم هجري و كم‌وبيش تا اوايل قرن هفتم، معمولاً افعال را تكرار مي‏كردند.» (بهار، 1373 : ج 1، ص 355). در نثر قرن هفتم و پس از آن، کم‌کم فعل را در جملة اوّل حذف و در جملة آخر ذكر مي‌کردند، و در فارسي امروز هم معمولاً همين شيوه متداول است كه حذف فعل به قرينة فعل در آخر جمله صورت مي‌گيرد.

درنثر مطبوعاتي دورة مذكور، افعال گاهي به قرينه و گاهي بدون قرينة مشخّص و گاه نيز با قرينة نادرست حذف شده‏اند؛ كه براي رعايت اختصار، به ذكر دو نمونه مجلّات ادبي بسنده مي‏شود:

الف ـ حذف فعل به قرينة لفظي

وزيرمان در كار خود جاهل است؛ بنا در حرفة خود [جاهل است]؛ نقاش در صنعت خود [جاهل است]؛ عضو اداره در تكليف خود [جاهل است]؛ روزنامه‏نويس در رشتة خود [جاهل است]. (*سخن*، دورة 4، ش 5، ص 353)

*نل و دمن* را كه داستان شيريني است هندي، از سنسكريت ترجمه [کرده است] و به سال 1003 هجري... در چهار هزار بيت منظوم كرده است. (*ارمغان*، دورة 26، ش 1، ص 12)

ب ـ حذف افعال معين به قرينة لفظي

هوش اجتماع را از روي تشكيلاتي كه براي خود پديد آورده [است] و... خلاصه تمتّعي كه مجموعه افراد آن از حيات مي‌برند، مي‌توان قياس كرد. (*سخن*، دورة 7، ش 8، ص 783)

اين كتاب كه دو سال قبل در تهران انتشار يافته [بود] و مورد استقبال... قرار گرفته [بود] و...، به كتابخانة ارمغان تحفه گرديده است. (*ارمغان*، دورة 33، ش 9، ص 431)

ج ـ حذف فعل بدون قرينه

اين شيوه از حذف فعل که ازنظر دستوري نادرست است، بيشتر در روزنامه‌ها روي داده است و در مجلّات ادبي كمتر به نمونه‏هايي از آن برمي‏خوريم.

بعدها دوباره نيز به‌‌عنوان ضميمة *ارمغان*چاپ [شد] و دردسترس خواستاران قرار گرفت. (دورة 37، ش 7، ص 359)

پس از اتمام دورة پزشكي، به ساري معاودت [کرد] علاوه بر اشتغال به طبابت، در مدارس آن روز به تدريس زبان فرانسه پرداخت.(دورة 30، ش 6، ص 263)

2. وجه وصفي

فعل وصفي، بنا به تعريف دستورنويسان (انوري و احمدي گيوي، 1375: ص 73)، آن است که فعل به‌جايِ آنكه به‌صورت يكي از صيغه‏هاي صرفي باشد، به صورت صفت مفعولي آورده شود. «استعمال افعال وصفي قديمي نيست و در متون كهن به‌ندرت به كار رفته است و بيشتر از قرن هفتم به بعد رواج پيدا كرده است». (بهار، 1373: ج 2، ص 256)

استفاده از فعل وصفي را اديبان روزگار ما نمي‏پسندند و دستورنويسان غالباً معتقدند که پس از فعل وصفي نبايد «و» ربط آورد. با اين حال در نثر مطبوعات دورة بحث، مكرر استفاده از وجه وصفي و آوردن حرف ربط «و» را پس از آن مشاهده مي‌کنيم؛ براي نمونه:

ما اين موفّقيت بزرگ را به استاد گرانمايه، آقاي يغمايي، **شادباش گفته** و اميدواريم مجلّة *يغما* همچنان به خدمات ارزندة خود **ادامه داده و...** (*يغما*، دورة 13، ش3، ص 165)

از آنجا كه براي بررسي مجال بسيار ندارم، به انواع عمدة جامعه **اکتفا کرده** و نخواهم كوشيد كه*...* (*سخن*، دورة 20، ش10، ص 1142)

3. فعل مركّب گسسته

شايسته است اجزاي فعل مركّب، كه معمولاً از يک اسم يا صفت و يک فعل ساده ساخته مي‌شود و معناي واحدي را مي‌رساند، در کنار هم و در پايان جمله قرار گيرد. اگر اين‌گونه نباشد، فعل مرکّب ازهم گسسته شده است و در اين صورت مقبول اهل ادب نيست. در نثر مطبوعات اين دوره، اين شكل از فعل مركب نيز رايج بوده است:

ديگر به گفتار اديبان و دستورنويسان گوش چرا بايد داد؟ (*سخن*، دورة 8، ش 4، ص 318)

خوانندگان، خود مراجعه به آن كتب و جرايد مي‌توانند كرد.(*ارمغان*، دورة 35، ش 7، ص 295)

4. «ب» تأكيد

غرض از آوردن «ب» برسر افعال، كه از قديم در نثر فارسي معمول بوده، به‌قول ملك‏الشّعراي بهار، صرفاً براي تأكيد بوده است (بهار، 1373: ج 1، ص 333)و در نثر امروز معمولاً حذف مي‌شود. اما در نثر مطبوعاتي اين دوره نمونه‏هاي فراواني را مي‏توان يافت که «ب» تأکيد ذکر شده است؛ براي نمونه:

درنظر است هر چه زودتر مقالات با گراورهاي سياه و رنگين به‌شكل كتاب انتشار بيابد. (*سخن*، دورة 11، ش 7، ص 855)

شبي اسماعيليان دژي به‌نام ارسلان‏كوشادر را كه خيلي نزديك به قزوين بود، بگرفتند. (*ارمغان*، دورة 47، ش 6، ص 314)

5. استفاده از عبارات و گروه‌هاي فعلي به‌جاي افعال ساده و مركّب

از شطرنج‏بازان درجة اوّل ايران دعوت به‌عمل آمده كه... شركت نمايند.

**دعوت به‌عمل آمده** به‌جايِ **دعوت شد**. (*سخن*، دورة 7، ش 8، ص 819)

اگر اين متن نفيس به دقّت مورد مطالعه واقع گردد....

**مورد مطالعه واقع گردد** به‌جايِ مطالعه شود. (*يغما*، دورة 10، ش 7، ص 233)

6. جابه‌جايي اركان جمله

در نثر فارسي هر يك از اجزا و اركان جمله، جايگاهي خاص دارد. «فاعل يا نهاد در ابتداي جمله و فعل هميشه در آخر جمله مي‏آيد. مفعول يا مسند غالباً پس از فاعل و يا نهاد و اگر جمله متمم داشته باشد، معمولاً پس از نهاد و پيش از فعل و مسند مي‏آيد (انوري و احمدي گيوي، 1375: 308)؛ اما از گذشته‌هاي دور بعضي نويسندگان از اين قواعد سرباز زده‏اند و اركان جمله را جابه‏جا به كار گرفته‏اند. درميان اين جابه‏جايي‏ها، جا‌به‌جاکردن فعل و مقدم‌داشتن آن بر بعضي اجزاي ديگر رايج‌تر بوده است و اين كار بيشتر به‌منظور تأكيد و مهم‌جلوه‌دادن فعل است. اين‏گونه جملات از قرن پنجم به بعد در متوني مانند*تاريخ بيهقي* و*كليله و دمنه* و... به‌كار رفته است.» (بهار، 1373: ج 2، ص 294)؛ مثلاً «امير از پگاهي نشاط شراب كرد، پس از بار در صفّه بار نديمان» (بيهقي، 1374: 635). در نثر مطبوعاتي هم از آغاز به دلايلي، ازجمله تأکيد، تأثيرپذيري از زبان عربي و شايد گاهي هم به‌دليل عدم اطّلاع از قواعد دستوري، اين‏گونه جابه‏جايي ديده مي‏شود؛ كه چند نمونه از آنها را ذكر مي‏كنيم:

فرودگاه مهرآباد حالا صاحب يك سازمان تاكسيراني ويژه است با 170 دستگاه اتومبيل مجهز به تاكسي‌متر. (*كيهان*، ش 10492، ص 5)

قسمت اردني اورشليم را **اسرائيل** علناً به خاك خود منضم كرد. (*كيهان*، ش 7909، ص 6)

بزرگ است ملّتي كه علما و فضلا و مؤلّفين... (*يغما*، دورة 15، ش 3، ص 126)

بلكه آنچه اهميت دارد، تأييد تئاتر **است** در امكانات و محدوديتهايش(*سخن*، دورة 17، ش 8، ص 785)

ا**قوام و ملّتهايي** را **تاريخ** نشان مي‌دهد که زبان و تمدن و سنّتهاي خاصّي داشته‌اند. (*ارمغان*، دورة 40، ش 3، ص 184)

7. مطابقت صفت و موصوف

يكي از ويژگي‌هاي زبان عربي آن است كه صفت ازنظر جنس با موصوف خود مطابقت داشته باشد؛ اما در زبان فارسي چنين قاعده‏اي معمول نيست و اصل بر عدمِ مطابقت صفت و موصوف است. اين قاعدة عربي كه از قرن ششم به بعد در بعضي از متون نثر فارسي رعايت مي‌شد، در قرن دهم و يازدهم رواج بيشتري پيدا كرد و در قرن‌هاي بعد نيز ادامه يافت. در نثر مطبوعاتي هم از همان آغاز، التزام نويسندگان به رعايت تطابقِ صفت و موصوف مشهود است و حتّي گاهي پا را فراتر نهاده و صفت عربي مؤنّث را براي واژگان فارسي به كار گرفته‏اند، كه كاملاً خلاف قاعده و نادرست است:

ترس اينكه انعقاد پيمان اكتشاف و استخراج نفت بين ايران و ايتاليا، **پيمانهاي** **منعقدة** فعلي را... ( *كيهان*، ش 4276، ص 1)

**پيشنهادهاي واصله** ساعت ده روز مزبور باز و قرائت خواهد شد.  
(*مهر ايران*، ش 3917، ص 6)

هر سال عدة افرادي را كه... براي آنها **گواهينامه‏هاي لازمه** صادر شده...  
(*اطّلاعات*، ش 8999، ص 4)

و از اين دست است: روزنامة شريفه، سازمانهاي مختلفه، مادري فاضله، بانوان كريمه و...

اين شيوة نادرست متأسفانه در بعضي از مقالات مجلّات علمي دورة بحث هم مشاهده مي‏شود:

مادرش كه از اشراف ثروتمند رم بود، خاطرة يك **زن مؤمنه** را در وي به‌جاي گذاشت. (*ارمغان*، دورة 37، ش 7، ص32)

اين اطّلاع را ازطريق **بازرگانان كريمه** كسب كرده بودند.(سخن، دورة 20، ش 10، ص 1117)

8. استفاده از «چه» تعليل

«چه» وقتي كه دو جمله را با هم پيوند دهد و به معني زيرا باشد، حرف ربط و «چه» تعليل ناميده مي‌شود. (انوري و احمدي گيوي، 1375 : 249) و سابقة آن در متون قديمي طولاني است.

اين نوع استفاده از حرف ربط «چه» كه در فارسي امروز كمتر به‌چشم مي‏خورد و بيشتر جنبة ادبي پيدا كرده، در نثر مطبوعاتي دورة مذكور رايج بوده است:

پرواز هواپيما عملي نبود؛ **چه** تندبادي مي‏وزيد. (*اطّلاعات*، ش10217، ص 3)

كارگذاشتن چند مين، تأثيري در وضع نخواهد داشت؛ **چه** به مجردي كه... (*كيهان*، ش 8657، ص 4)

اينان هر قانوني به‌نفع خود دانستند، وضع مي‏كنند و هرگونه خواستند، به‌اجرا درمي‏آورند؛ **چه** حقوق بين‏المللي مي‏گويد... (*يغما*، دورة 13، ش 3، ص 114*)*

شب‏هنگام بديشان شبيخون برد و ايشان را به‌يكباره درهم شكست؛ **چه** كرماني‏ها... (*سخن*، دورة 26، ش 11 و 12، ص 1165)

9. حرف ربط «كه»

معمولاً حرف ربط «كه» در جملة پيرو مي‌آيد و آن را به پايه پيوند مي‌دهد؛ گاهي هم دو جمله را براي تعليل و تفسير و توضيح به‌هم پيوند مي‏دهد.

در فارسي امروز، نويسندگان مي‏كوشند درصورتي‌كه خللي به جمله وارد نشود، حرف ربط «كه» را حذف كنند؛ اما در نثر مطبوعات دورة بحث مشاهده مي‌شود که نويسندگان خود را به آوردن حرف رابط «که» مقيد مي‌‌دانسته‌اند:

فرانس‏پرسي گزارش داد **كه** به مأموران ارتش و انتظامي اختيار داده شده است كه در صورت كشف... **(*مهر ايران*، ش 4665، ص 1)

هر كس كه رئيس‏جمهور بوده، لازم مي‏دانست **كه** در شرايط فعلي... (*كيهان*، ش 4277، ش 8)

اميد است **كه** اين طريقة مستحسن كه از طرف آن... اتّخاذ شده... (*اطّلاعات*، ش 7540، ص 2)

بعضي از آنان گفتند كه ما نمي‏دانستيم **كه** اين سردار... (*ارمغان*، دورة30، ش 6، ص 247)

ما با آن كه سال‏هاست **كه** عقيدة خود را نسبت به... (*ارمغان*، دورة 45، ش3، ص 247)

10. حروف اضافه

حروف اضافه، كلماتي هستند كه معمولاً كلمه يا گروهي را به فعل يا به صفت برتر يا به اسم‌هاي جمع و نظاير آن نسبت مي‏دهند (انوري و احمدي گيوي، 1375: 255). اين حروف، يا ساده‏اند، مانند: از، با، در...، يا مركّب‏اند، مانند: به‌سوي، به‌دنبال، برروي، درميان....

اگرچه حذف يا ذكر حروف اضافه در نزد اديبان محلّ بحث است، بنا به قاعدة كلّي و «كوتاه‏گرايي» در زبان و «سايش كلمات مركّب»، بعضي از اجزاي حروف اضافة مركّب، به‏ويژه جزء اوّل آن، در زبان امروز حذف مي‏شود.

در مطبوعات اين دوره، غالباً حروف اضافة مركّب ـ جز حرف اضافة «به‏وسيلة» كه تقريباً همه جا با حذف حرف اضافة «به» استعمال شده ـ به‌صورت كامل و بدون حذف جزء نخست به كار رفته است:

اين مذاكرات كه درماه قبل **درشرف** اتمام بود. (*اطّلاعات*، ش7540، ص 12)

يک جواهرفروش... مي‏خواست مبلغ نيم‏ميليون مارك **به سر** بيمه كلاه بگذارد. (*مهر ايران*، ش 1409، ص 1)

**در** ساعت نه‌ونيم شب گذشته، تيمسار افشار طوس آمدند... (*كيهان*، ش 3100، ص 2)

11. جابه‌جايي در حروف اضافه

الف ـ «با» به‌جاي «به»

همة شركت‏كنندگان در آزمون مي‌توانند بدون توجه **با** چنين مسئله‏...(*اطّلاعات*، ش 15131، ص 4)

و اين دولتها فقط براي حفظ منافع و مصالح خويش **با** اعراب نزديك شده‏اند*.* (*كيهان*، ش3100، ص 2)

ب ـ «در» به‌جاي «به»

ولي **در** دنبال اين كار محاكمه و مجازات... **(*مهر ايران*، ش 4609، ص 2)

ممكن است با **در** خطر افتادن اين سربازان... (*اطّلاعات*، ش 13228، ص 3)

ج ـ «در» به‌جاي «از»

آن‌گاه به مسافرت پرداخت و **در** كشورهاي يوگسلاوي و... ديدن كرد.  
(*كيهان*، ش 4723، ص 15)

د ـ «به» به‌جاي «در»

همة روابط او با عالم خارج، محدود و منحصر **به** تلويزيوني است كه به دسترسش قرار داده‏اند. (*سخن*، دورة 23، ش 11، ص 1284)

ه‍. ـ «بر» به‌جاي «از»

ابيات بسياري حاكي **بر** شكوه و شكايت و اندوه... (*ارمغان*، دورة 47، ش 6، ص 290)

و ـ «با» به‌جاي «به»

كار ما تقريباً شبيه است **با** عمل عكّاسي يا فيلم‏برداري. (*يغما*، دورة 6، ش 6، ص 254)

ز ـ «از» به‌جاي «با»

آقاي جلالي نائيني **از** نشر اين كتاب نه تنها نام خود را جاوداني كرد*...*(*يغما*، دورة 15، ش3، ص 126)

ح ـ «به» به‌جاي «بين»

عاقبت شاه به‌وسيلة فروغي هدية خود را **به** مريدان ميرزا تقسيم كرد.  
(*ارمغان*، دورة 27، ش 10، ص 437)

## ويژگي‌هاي صرفي

1. افزودن «يت» مصدري

در زبان فارسي با افزودن «يت» مصدري در پايان اسم‌ها و صفت‌هاي عربي، مصدر مي‌سازند؛ و گاهي هم «يت» را به آخر اسم‌ها و صفت‌ها و ضميرهاي فارسي مي‏افزايند و از آن مفهوم مصدري مي‏گيرند؛ مانند: خوبيت، منيت و....

سابقة استفاده از «يت» مصدري به قرن پنجم هجري برمي‌گردد؛ كه در دوره‏هاي بعد كم‏كم رواج يافته است و در دوره‏هاي اخير و معاصر، ازجمله نثر مطبوعات، به‌وفور ديده مي‌شود.

مصادري مانند عامليّت، مقبوليّت، انسانيّت، قوميّت، مليّت، معروفيّت، مرغوبيّت، اهليّت، قبوليّت، مالكيّت، موجوديّت، مسموميّت، مدنيّت و... ازجمله مصادري هستند كه با افزودن «يت» برروي واژة عربي ساخته شده و در مطبوعات دورة مذكور به‏كار رفته ‏است.

2. استفاده از مصادر جعلي

با افزودن «ــَ ن» به بن ماضي، مصدر ساخته مي‏شود؛ اما گاهي براي ساخت مصدر از تركيب اسم يا صفت و پسوند «يدن» استفاده مي‌شود، كه خلاف قاعده است و بعضي از اديبان با آن مخالف‌اند. اين‌گونه مصادر را اصطلاحاً «مصدر جعلي» مي‏نامند. نويسندگان معاصر، ازجمله اهل مطبوعات دورة مورد بحث ما، نيز از اين مصادر فراوان بهره جسته‏اند: كوچيدن، لوليدن، خشكيدن، جنگيدن، مزيدن (به‌معني مزه كردن) و حتّي فلسفيدن (*يغما*، دورة 6، ش 6، ص 256) و ده‌ها مصدر ديگر، نمونه‏هاي كاربرد اين‌گونه مصادر در نثر مطبوعاتي است.

3. استفاده از كلمات تنوين‏دار

استفاده از تنوين، ويژة زبان عربي است و در متون فارسي تحت تأثير زبان عربي رواج يافته است و كم‌كم نويسندگان، كلماتِ تنوين‏دار را در نثر خود به‌كار برده‏اند. در نثر امروز نيز كاربرد اين نوع كلمات فراوان است. حتّي گاهي فارسي‏زبانان ـ البتّه بيشتر در محاوره ـ تنوينِ قيدساز عربي را برروي كلمات فارسي و فرنگي مي‏آورند و قيدهايي مانند ناچاراً (= به‌ناچار) تلفناً (= تلفني)، تلگرافاً و... را مي‏سازند كه نادرست است.

متوالياً، متناوباً، مصرّاً، شفاهاً، اجباراً، كراراً، بدواً، قريباً، آناً، منظّماً، مندرجاً، نتيجتاً، مقدمتاً، مجاناً، مآلاً، تذكّراً، مجبوراً، معناً، عملاً، طوعاً، علناً، متّفقاً، غفلتاً، لفظاً و... ازجمله كلماتِ تنوين‏دار رايج در اين حوزه است.

نمونه‏هايي از ساخت كلمات تنوين‏دار با كلمات فارسي و فرنگي:

**ناچاراً**  به اين نتيجه مي‏رسيم. (*سخن*، دورة 17، ش 8، ص 788)

اين تصور به آنها كمك مي‏كرد كه خود را **نژادا**ً برتر حس كنند.(*سخن*، دورة 9، ش 6، ص 545)

از عموم مردم... كه حضوراً يا كتباً يا **تلگرافا**ً ابراز همدردي... (*كيهان*، ش 6995، ص 2)

4. جمع‌بستن به شيوة زبان عربي

جمع‌بستن كلمات طبق قواعد زبان عربي، با «ات» و يا به‌صورت جمع مكسر كه از قديم در نثر فارسي رايج بوده است، در نثر مطبوعات دورة مورد نظر ما نيز مشاهده مي‏شود.

افزون بر اين، علامت جمع «ات» گاهي به‌صورت «جات» به دسته‌اي از واژه‏ها كه غالباً فارسي هستند، اضافه شده و از آنها شكل جمع ساخته است.

نمونه‏هايي از جمع بستن به «ات» و «جات»:

آقاي نخست‏وزير... از انبار **لوازمات** ديدن كردند. (*اطّلاعات*، ش 12367، ص 9)

(لوازم كه صيغة جمع است، دوباره با «ات» جمع بسته شده است.)

بسيارند مقاماتي كه با وجود همة فشارها و **تضييقات** رژيم بعث... (*مهر ايران*، ش 3672، ص 2)

چون سال‌هاي متمادي متصدّي املاك و **خالصجات** كشور بوده‏ام*...* (*كيهان*، ش 4733، ص 2)

مقاله‏اي راجع به **اقتصاديات** انگلستان بحث كرده بود... (*اطّلاعات*، ش 8999، ص 6)

سطح اراضي براثر هجوم **دستجات** متعدّد ملخ... (*كيهان*، ش 4733، ص15)

بازارهاي پشمي انگليس كه هميشه محور بازار **پشمي‏جات** است... (*اطّلاعات*، ش8999، ص 5)

و آوردن جمع‌هاي مكسر مانند سكنه، دهاقين، دكاكين، سفاين، اقارير، معاذير، اكراد، البسه، مواعيد، بذور، كسور، صفوف، حيل، ازمنه، اعاظم، انبيه، مكاتيب، مناشير، فرامين، وساوس، اقاصيص، هنود، مواريث، امتعه و...

## كتابنامه

**الف ـ کتاب‌ها**

انوري، حسن؛ احمدي‌گيوي، حسن. 1375. *دستور زبان فارسي 2*. چ 4. تهران: فاطمي.

بهار، محمّدتقي. 1373.‌ *سبك‏شناسي* (دورة سه‌جلدي). چ 6. تهران: اميركبير.

بيهقي، ابوالفضل محمّدبن حسين. 1374. *تاريخ بيهقي*. به كوشش خليل خطيب‌رهبر. چ 4. تهران: انتشارات مهتاب.

خاتمي، احمد. 1374. *پژوهشي در نثر و نظم دورة بازگشت ادبي*. چ 1. تهران: پايا.

ــــــــــــ . 1375. «ويژه‏نامة مطبوعات»، ضميمة *ادبيات معاصر*. سال اوّل. ش اوّل.

دهخدا، علي‏اكبر. 1377. *لغت‏نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

قاسمي، فريد. 1372. *راهنماي مطبوعات ايران*. تهران: مركز مطالعات و تحقيقات رسانه‏ها.

محيط طباطبائي، محمّد. 1366. *تاريخ تحليلي مطبوعات*. تهران: بعثت.

نجفي، ابوالحسن. 1374. *غلط ننويسيم*. چ 7. تهران: مركز نشر دانشگاهي.

ب ـ مجلّات

*ارمغان*: فروردين 36, دورة 26, ش 1و3؛ دی 37, دورة 27, ش 2و10؛ شهريور40، دورة 30, ش 6؛ آذر 43, دورة 33, ش 9؛ مهر 45, دورة 35, ش 7؛ مهر 47, دورة 37, ش 7؛ خرداد 50, دورة 40, ش 3؛ آذر 53, دورة 43, ش 9؛ تير 55 (2535)، دورة 45, ش 3؛ شهريور 57 (2537) دورة 47, ش 6.

*اطّلاعات*: شماره‏هاي 7540، 8999، 10217، 11112، 11889، 12367، 13228، 14160، 14923، 15131.

*سخن*: شماره‏هاي 4 و 5 و 8 و 9 از دورة 4؛ ش 6 و 8 از دورة 7؛ ش4 از دورة 8؛ ش 3 و 6 از دورة 9؛ ش 7 از دورة 11؛ ش 10 از دورة 14؛ ش 8 از دورة 17؛ ش 10 از دورة 20؛ ش 11 از دورة 23؛ ش 11 و 12 از دورة 26.

*كيهان*: شماره‏هاي 3100،‌ 3814، 3816، 4276، 4277، 4723، 4733، 5860، 6995، 7909، 8657، 9995، 9998، 10492.

*مهر ايران*: شماره‏هاي 1، 6،‌ 75، 1323، 1366، 1402، 1406، 1409، 1411، 1412، 1413، 1417، 1418، 3119، 3672، 3684، 3917، 4665، 13120؛...

*يغما*: ش 3 از دورة 3؛ ش 6 از دورة 6؛ ش 7 از دورة 10؛ ش 2و 3 از دورة 13؛ ش 3 از دورة 15؛ ش 12 از دورة 17؛ ش 1 از دورة 18؛ ش 1 و4 از دورة 22؛ ش 8 از دورة 25؛ ش 1 از دورة 26؛ ش 12 از دورة 30؛...